

پژوهشی درباره گواهی اهل کتاب

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۲۱

تاریخ تأیید: ۸۷/۳/۳۰

عباس کلانتری خلیل آباد*

۱۴۴

فقه و حقوق / سال پنجم / شماره ۱۸ / پاییز ۱۳۸۷

چکیده

در بسیاری از ابواب فقهی، احکامی در مورد اهل کتاب بیان شده است. از مهم‌ترین این احکام، عدم پذیرش گواهی آنان بر مسلمان است. از این حکم فقط شهادت بر وصیت، با شرایطی استثنا شده است. در این مقاله ابتدا به ادله مشهور فقها بر عدم قبول شهادت اهل کتاب اشاره می‌شود، سپس ادله و شرایط پذیرش شهادت اهل کتاب درباره وصیت بررسی می‌شود و در نهایت، به روشی تحلیلی و استنباطی، امکان پذیرش شهادت اهل کتاب در مواردی غیر از وصیت اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی: گواهی (شهادت)، اهل کتاب، ایمان، عدالت، وصیت.

* استادیار دانشگاه یزد (abkalantari@gmail.com).

درآمد

اهمیت «شهادت» به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا بر کسی پوشیده نیست، ولی اثبات اجمالی قبول شهادت اهل کتاب، در مورد دعاوی داخلی و بین‌المللی، به‌خصوص در دعاوی نوع اخیر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا، گسترش جوامع بشری، تعامل بیشتر با غیرمسلمانان را امری ضروری ساخته است. همچنین عدم قبول شهادت مطلق کافر به نفع یا علیه مسلمان، در برخی موارد مانع از اثبات دعوی مسلمان و تضييع حق وی نیز می‌شود؛ زیرا، در بسیاری از این موارد برای روشن شدن حقیقت، شاهدی جز فرد کافر بر حادثه وجود ندارد. علاوه بر این، از طرف دشمنان تبلیغات بسیار گسترده‌ای مبنی بر نادیده گرفته شدن حقوق اقلیت‌های دینی در اسلام صورت گرفته است. بنابراین، ضرورت دارد درباره مسئله گواهی اهل کتاب، تحقیق بیشتری صورت گیرد.

بیان مسئله

طبق اجماع فقهای اسلامی، شهادت مسلمان عادل به نفع یا علیه مسلمان و کافر مقبول است (خویی، ۱۴۱۰: ۲۳). بنا بر نظر برخی از فقها، شهادت اهل کتاب به نفع یا علیه خود آنها نیز پذیرفته می‌شود، در صورتی که شهادت اهل کتاب بر مسلمان، فقط درباره وصیت - با وجود شرایطی که اهم آنها بیان خواهد شد - پذیرفته می‌شود، ولی در موارد دیگر، فقها به عدم قبول شهادت غیرمسلمان قائل شده‌اند. بر این اساس اصل، عدم قبول شهادت غیرمسلمان بر مسلمان است، مگر در مواردی مانند وصیت که دلیل بر اعتبار آن دلالت دارد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا امکان دارد که در غیر از مورد وصیت، گواهی غیرمسلمان به نفع یا علیه مسلمان پذیرفته شود یا خیر؟

برای رسیدن به پاسخ این پرسش باید ادله‌ای که بر عدم قبول شهادت غیرمسلمان اقامه شده است، بررسی شود تا مشخص شود که آیا براساس ادله، عدم پذیرش شهادت غیرمسلمان به‌خاطر اعتبار اسلام در شاهد است و یا به‌خاطر اعتبار عدالت و عدم تحقق یا احراز آن در اهل کتاب؟ در صورتی که علت آن فقط اعتبار عدالت در شاهد و عدم

تحقق یا احراز آن در کافر باشد، اسلام شرط واقعی نیست، بلکه یک شرط عرضی است و شرط واقعی فقط عدالت است. بنابراین، باید بررسی شود که آیا امکان تحقق عدالت معتبر در شاهد، در اهل کتاب نیز وجود دارد یا خیر؟ اگر امکان تحقق عدالت در اهل کتاب وجود داشته باشد، شهادت کافر کتابی - که عدالت او احراز شود - در همه موارد پذیرفته می‌شود، ولی در صورتی که امکان تحقق عدالت در اهل کتاب نباشد، باید بررسی شود که آیا عدالت، شرط واقعی است و یا شرط عرضی که صرفاً برای حصول اطمینان به صدق گفتار شاهد اعتبار شده است؟ در صورتی که شرط عرضی باشد، باز می‌توان به شهادت کافر موثق نیز عمل کرد، ولی در صورتی که عدالت شرط واقعی باشد و امکان تحقق آن در غیرمسلمان نباشد یا عدم پذیرش به‌خاطر اعتبار واقعی اسلام و مانعیت کفر باشد، باید ادله‌ای را که بر پذیرش شهادت اهل کتاب درباره وصیت دلالت دارد بررسی کرد تا مشخص شود که آیا تعبداً همان مورد وصیت استثنا شده است و فقط در همان مورد می‌توان شهادت او را (از باب عمل به قدر متیقن در مورد خلاف اصل) پذیرفت و یا ذکر وصیت از باب نمونه بوده است و (با تنقیح مناط قطعی یا قیاس منصوص‌العله) در هر موردی که ملاک پذیرش گواهی اهل کتاب در وصیت در غیر سفر وجود داشته باشد، شهادت اهل کتاب ولو علم‌آور نباشد، پذیرفته می‌شود؟

اگر ملاک پذیرش شهادت اهل کتاب درباره وصیت در سفر (که ضرورت یا جلوگیری از تضییع حق است)، به‌طور قطع کشف شود، در هر موردی که این ملاک موجود باشد، گریزی از پذیرش شهادت اهل کتاب نیست، ولی اگر پذیرش شهادت اهل کتاب درباره وصیت تعبدی باشد یا ملاک ذکر شده، قطعی نباشد و یا با دلیل معتبر ثابت نشود، پذیرش شهادت اهل کتاب به همان مورد وصیت منحصر می‌شود.

گفتار اول: دیدگاه‌های موجود درباره شهادت غیرمسلمانان

فقهای شیعه درباره پذیرش شهادت غیرمسلمان، در مجموع سه دیدگاه ارائه کرده‌اند:

دیدگاه اول

مشهور فقهای شیعه، به جز در مورد وصیت، در بقیه موارد به عدم پذیرش شهادت کافر (چه ذمی و چه غیرذمی) به طور مطلق (چه علیه مسلمان و چه به نفع او؛ چه علیه کافر و چه به نفع او؛ چه هم‌کیش باشند و چه غیر هم‌کیش) قائل‌اند (شیخ مفید، ۱۳۱۴: ۷۲۶؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ۲: ۱۳۹؛ شهیدان، ۱۴۱۰، ۳: ۱۲۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۴: ۲۸۸؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۴: ۴۱۸؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۸: ۱۸۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴: ۱۲۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۸: ۵۱۹ و همو، ۱۴۱۰، ۲: ۱۵۶).

مهم‌ترین ادله مشهور بر عدم پذیرش شهادت غیرمسلمانان بر مسلمان، عبارتند از:

۱. کتاب

در باره عدم قبول شهادت غیرمسلمان، ممکن است به آیات زیر استناد شود:

الف. «یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ بنبأٍ فتبینوا أن تُصیبوا قومًا بجهالةٍ» (حجرات: ۶).

بر اساس این آیه، در راوی عدالت شرط است و شهادت نیز نوعی روایت است. پس در شاهد نیز عدالت شرط است، حتی اگر مسلمان باشد و وقتی شهادت مسلمان فاسق قبول نمی‌شود، به طریق اولی شهادت غیرمسلمان نیز پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا، فسقی بزرگتر از کفر وجود ندارد (حلی، ۱۴۱۳، ۸: ۵۱۹).

ب. «وَلَا تَرْکُنُوا إِلَى الذین ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ مَا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِیَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود: ۱۱۳).

کافر، ظالم است و قبول شهادت کافر نوعی رکون به او به حساب می‌آید و حال آنکه بر اساس آیه شریفه، از رکون به ظالم نهی شده است.

۲. اجماع

برخی بر عدم قبول شهادت غیرمسلمان، ادعای اجماع و حتی ادعای ضرورت کرده‌اند (گلیپایگانی، ۱۴۰۵: ۳۳).

مناقشات بر استدلال به آیات و اجماع

نراقی در مقام ایراد بر استدلال به آیات و اجماع می‌گوید:

نپذیرفتن شهادت کافر به طور مطلق، به دلیل صدق فاسق یا ظالم بر کافر نیست؛ زیرا، نمی‌پذیریم که مطلق کافر فاسق بوده و عمل به شهادت او رکون به ظالم باشد. به خاطر اجماع نیز نیست؛ زیرا، اجماع به طور کلی ثابت است و چنین اجماعی برای قول به نپذیرفتن در مطلق، موارد فایده ندارد (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۸: ۲۹-۳۲).

اشکال دیگری که بر استدلال به آیه نبأ می‌توان وارد کرد این است که بر فرض که دلالت آیه بر مانعیت فسق در راوی تمام باشد، قیاس راوی به شاهد، قیاس مع الفارق است؛ زیرا، شهادت در بسیاری از احکام و شرایط، با روایت متفاوت است.

۳. سنت

از سنت نیز به روایاتی استناد شده است (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۸: ۲۹-۳۱). این روایات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

- الف. روایاتی که در آنها به وضوح لفظ کافر به کار نرفته است، ولی با مفهوم اولویت می‌توان عدم قبول شهادت کافر را استفاده کرد، مانند:
۱. روایت سکونی که در آن آمده است: «إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام كان لا يقبل شهادة فحاش و لا ذی مخزیه فی الدین» (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۶)؛ امیرالمؤمنین عليه السلام شهادت فحش‌دهنده و کسی که دارای دین خوار و پستی بود، نمی‌پذیرفت.
 ۲. روایت دیگری از سکونی که در آن آمده است: «لا تُقبَلُ شهادة ذی شحناء، أو ذی مخزیه فی الدین» (کلینی، ۱۴۰۴، ۳: ۲۷)؛ شهادت کسی که دشمنی دارد یا دارای دین پستی است، قبول نمی‌شود.
- در صورتی این روایات با مفهوم اولویت بر نپذیرفتن شهادت کافر دلالت دارند که مقصود از ذی‌مخزیه، مسلمان مخالف باشد، ولی اگر هدف از آن کافر باشد، به منطوق دلالت دارد.

ب. روایاتی که با مفهوم مخالف بر عدم قبول شهادت کافر دلالت دارد، مانند:

۱. روایت صالح بن عقبه از علقمه بن محمد که گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم که ای فرزند رسول خدا! از کسی که شهادتش پذیرفته می‌شود و نیز کسی که شهادتش پذیرفته نمی‌شود، مرا آگاه ساز. امام عليه السلام فرمود: «یا علقمه، کلّ من كان علی فطرة الإسلام جازت شهادته» (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷: ۳۹۵)؛ ای علقمه! هرکس که بر فطرت

اسلام باشد، شهادتش پذیرفته می‌شود. مفهوم شرط آن این است که شهادت کافر پذیرفته نمی‌شود.

۲. روایت سکونی که در آن آمده است: «و کذلک الیهود والنصارى إذا أسلموا جازت شهادتهم» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳: ۲۸)؛ همچنین یهودی و مسیحی هرگاه مسلمان شوند، شهادتشان جایز است. مفهوم شرط آن این است که اگر مسلمان نشوند، شهادتشان پذیرفته نمی‌شود.

ج. روایاتی که در آنها قبول شهادت کافر فقط دربارهٔ وصیت جایز دانسته شده است که به مفهوم، بر عدم پذیرش شهادت کافر در غیر آن مورد دلالت دارد، مانند صحیحۀ ضریس که در آن از قبول شهادت اهل هر ملت علیه غیر آن ملت پرسش می‌شود و امام در پاسخ می‌فرمایند:

نه، مگر اینکه در آن حال، کسی دیگر پیدا نشود. پس اگر کسی دیگر پیدا نشود، شهادت آنها در وصیت جایز است؛ زیرا، شایسته نیست که حق فرد مسلمان از بین برود و وصیتش باطل نمی‌شود (همان: ۳۹۹).

د. اخباری که عدالت و صلاح را شرط دانسته است، مانند صحیحۀ ابن ابی‌یعفور (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷: ۳۹۱). دلالت این اخبار بر عدم پذیرش شهادت کافر، در صورتی است که قائل شویم این دو صفت در غیرمسلمان محقق نمی‌شود.

ه. روایاتی که به‌صراحت بر عدم قبول شهادت کافر دلالت دارد، مانند صحیحۀ حذاء که در آن آمده است:

تجوز شهادة المسلمین علی جمیع أهل الملل، و لاتجوز شهادة أهل الملل علی المسلمین (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۸).

شهادت مسلمانان بر همهٔ ملت‌ها پذیرفته می‌شود، ولی شهادت ملت‌های دیگر بر مسلمانان پذیرفته نمی‌شود.

بررسی روایات

روایت صالح بن عقبه به‌دلیل وجود علی بن محمد بن قتیبه در میان ناقلان، ضعیف‌السند است و قابل استناد نیست (خویی، بی‌تا، ۱: ۲۳۷). بر فرض صحت سند، از جهت دلالت مورد مناقشه است؛ زیرا، بر عدم اعتبار بیش از اسلام در شاهد دلالت

دارد، هرچند مرتکب گناه شود و حال آنکه در شاهد علاوه بر اسلام، عدالت نیز شرط است، بنابراین بر تقیه حمل شده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۰: ۳۵).
 ولی درباره روایت سکونی، اولاً برخی وی را به دلیل سنی بودن ضعیف شمرده‌اند (مانند: راشد صیمری، ۱۴۲۰، ۲: ۱۵۹)؛ بر فرض که موثق باشد، چنان‌که بسیاری بدان قائل‌اند (ر.ک: نوری، بی‌تا، ۴: ۱۶۰)، بر عدم پذیرش شهادت مرتد نیز دلالت دارد. برخلاف روایات دیگر که فقط بر عدم پذیرش شهادت اهل کتاب دلالت می‌کند؛ زیرا، بر طریقه مرتدی که منکر ضروری دین شده است، «ملت» صدق نمی‌کند. از آنجا که در مورد تحقق عدالت و صلاح در کافر نیز اختلاف وجود دارد، روایتی که بر اعتبار عدالت و صلاح در شاهد دلالت دارد نیز درباره بحث قابل استناد نیست. ولی صحیحه ضریس که بر عدم قبول شهادت کافر، به جز در مورد وصیت دلالت دارد و صحیحه حذاء که بر عدم قبول شهادت کافر در مطلق موارد دلالت می‌کند، به دلیل داشتن دلالت صریح و سند صحیح برای استدلال بر قول اول کفایت می‌کند.

به هر حال از مجموع روایات پیش‌گفته دانسته می‌شود که هرچند شهادت مسلمانان به نفع و علیه کافران پذیرفته می‌شود، ولی اصل در مورد شهادت کافر اهل کتاب بر مسلمان، عدم پذیرش آن است و فقط بحث وصیت، با شرایطی از این اصل خارج شده است و این حکم به کافر حربی اختصاص ندارد، بلکه شامل کافر ذمی نیز می‌شود.

دیدگاه دوم

عده‌ای مانند ابن‌براج (ابن‌براج، ۱۴۰۶، ۲: ۵۵۷)، به پذیرش شهادت هر ملتی علیه ملت خود قائل شده‌اند، ولی شهادت هر ملتی را به نفع یا علیه ملت دیگر نپذیرفته‌اند. شیخ طوسی در نهاییه این قول را به اصحاب امامیه نسبت داده است، ولی پذیرش شهادت آنها را به نفع یا علیه ملت خودشان مشروط به مراجعه و دادخواهی نزد ما کرده است (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۴).

فاضل هندی نیز این قول را قوی شمرده است (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۱۰: ۲۷۳).

دیدگاه سوم

برخی قائل‌اند که شهادت اهل کتاب علیه خود اهل کتاب مقبول است، خواه ملت آنها یکی باشد و خواه مختلف.

لازم به یادآوری است که چون محل بحث ما فقط شهادت غیرمسلمان بر مسلمان است، برای رعایت اختصار، از پرداختن به ادله قائلین به قبول شهادت غیرمسلمانان بر خودشان صرف‌نظر کرده و فقط به ادله قول مشهور اکتفا می‌شود. قدر مشترک بین همه اقوال این است که شهادت کافر بر مسلمان، پذیرفته نیست.

گفتار دوم: بررسی حکمت عدم پذیرش شهادت غیرمسلمان

برای اینکه امکان قبول شهادت غیرمسلمان بر مسلمان در برخی موارد اثبات شود، قبل از هر چیز باید دلیل عدم پذیرش شهادت وی روشن شود؛ زیرا، اگر علت آن عدم احراز عدالت در کافر باشد و به عبارتی، اعتبار اسلام فقط برای احراز عدالت باشد نه شرط واقعی برای پذیرش شهادت، در صورت تحقق عدالت در کافر و احراز آن از طریق دیگری غیر از اسلام، ممکن است شهادت کافر عادل پذیرفته شود، ولی اگر علت عدم پذیرش شهادت وی کفرش باشد و به عبارت دیگر، شرط اسلام در شاهد موضوعیت داشته باشد، برای امکان پذیرش شهادت وی باید ادله قبول شهادت اهل کتاب در وصیت را بررسی کنیم تا ببینیم آیا از راه تنقیح مناط قطعی یا قیاس منصوص‌العله می‌توان در موارد دیگر مشابه نیز شهادت وی را قبول کرد یا خیر؟

برخی از فقها علت عدم پذیرش شهادت کافر را فاسق بودن وی دانسته‌اند، ولی در روایات که اصلی‌ترین دلیل بر عدم پذیرش شهادت غیرمسلمانان است، به این علت تصریح نشده است، بلکه فقط ممکن است به مفهوم دلیل ذکر شده در روایت نبوی بر عدم قبول شهادت کافر، به دلیل عادل نبودن او استدلال کرد:

لا تقبل شهادة أهل دین علی غیر اهل دینهم إلا المسلمین فإنهم عدول علیهم و علی غیرهم. شهادت اهل هر دین، بر غیر اهل دینشان جایز نیست؛ فقط مسلمانان بر خودشان و بر غیر خودشان عادل‌اند (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵، ۱: ۴۵۴).

زیرا، این روایت علت پذیرش شهادت مسلمانان بر غیرمسلمانان را عادل بودن آنها

بر خودشان و غیرخودشان ذکر کرده است که مفهوم آن این است که علت نپذیرفتن شهادت غیرمسلمان، عادل نبودن آنها است، ولی اولاً: روایت از حیث سند ضعیف است؛ زیرا، به طور مرسل نقل شده است؛ ثانیاً: بر فرض اینکه از حیث سند کامل باشد، مفهوم آن این است که هر غیرمسلمانی عادل نیست و حال آنکه امکان تحقق عدالت در غیرمسلمان، خود محل بحث و اختلاف است. چنانکه شهید ثانی در مسالک به امکان تحقق عدالت در همه ملت‌ها قائل شده است (عاملی، ۱۴۱۳، ۱۴: ۱۶۰)؛ هرچند این دیدگاه مورد اعتراض بسیاری مانند صاحب جواهر واقع شده است (صاحب جواهر، ۱۴۰۹، ۲۱: ۴۱).

حتی اگر این روایت بر عدم قبول شهادت کافر به دلیل عدم تحقق عدالت در وی دلالت کند، از آنجا که عدالت و ایمان به طور مستقل شرط قبول شهادت قرار داده شده‌اند، به هر حال کفر، مانع پذیرفتن شهادت است.

نتیجه آنکه کفر به طور مستقل مانع قبول شهادت است و هرگاه در شاهد احراز شود، شهادت پذیرفته نمی‌شود.

گفتار سوم: بررسی ادله قبول شهادت اهل کتاب در مورد وصیت

تنها موردی که به نظر اکثر قریب به اتفاق فقهای امامیه شهادت اهل کتاب بر آن پذیرفته می‌شود، وصیت است.

فقهای امامیه بر پذیرش شهادت کافر در مورد وصیت، به ادله زیر استدلال کرده‌اند:

۱. کتاب

از قرآن فقط به آیه زیر استدلال شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ
آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ (مائده: ۱۰۶).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود، دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید؛ یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرارسید، دو تن از غیر خود را [به شهادت بطلبید].

این آیه شریفه در صورتی بر مدعا دلالت دارد که مقصود از ضمیر «کم» در «منکم» و «غیرکم»، مسلمانان باشد؛ چنان‌که بسیاری از فقها (مانند: عاملی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۱۸) و مفسرین (مانند: علامه طباطبایی، ۱۴۱۷، ۶: ۱۹۶) بدان قائل‌اند، ولی اگر چنان‌که شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ۲: ۶۱۴) گفته است، مقصود از «منکم»، اقارب و خویشاوندان و مقصود از «من غیرکم»، اجانب باشد، با آن نمی‌توان بر پذیرش شهادت کافر حتی در مورد وصیت استدلال کرد. در عین حال، از آنجا که مخاطب در آیه و مقصود از ضمیر خطاب در «بینکم» و «أحدکم» مؤمنین است، وحدت سیاق دلالت دارد که هدف از ضمیر در «منکم» و «غیرکم» هم مؤمنین باشد. بنابراین، مقصود از «غیرکم» کفار است. روایات مستفیض نیز بر تفسیر اول دلالت دارد، ولی تفسیر شیخ هم مخالف ظاهر است و هم اینکه مطلوب از آن با اطلاق نیز ثابت می‌شود، پس تفسیر اول مقدم است.

از جمله روایاتی که بر این تفسیر دلالت دارد، صحیحۀ هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام است که درباره قول خداوند که می‌فرماید: «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»، فرمودند: هرگاه مرد در سرزمین غریبی باشد که در آن مسلمانی یافت نشود، شهادت کسی که مسلمان نیست بر وصیت پذیرفته می‌شود (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹).

همچنین روایت حمزة بن حمران که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند که می‌فرماید: «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»، پرسیدم. ایشان فرمودند: کسانی از شما که مسلمان هستند و کسانی از غیر شما از اهل کتاب و این زمانی است که فرد مسلمان در سرزمین غریبی بمیرد، دو مسلمان که بر وصیت شهادت دهند، طلب می‌شود. پس اگر مسلمان یافت نشود، بر وصیت او دو مرد ذمی از اهل کتاب که نزد اصحابشان مورد رضایت باشند، به‌عنوان شاهد گرفته می‌شوند (همان).

اشکال: محل بحث ما فقط موردی است که مشهود علیه، مسلمان باشد و حال آنکه این روایات عام است؛ یعنی هم مسلمان و هم کافر را شامل می‌شود. بنابراین، با روایاتی که به‌نحو عام بر عدم قبول شهادت کافر علیه مسلمان دلالت دارند، تعارض کرده و تساقط می‌کنند. در نتیجه باید به اصل (عدم قبول شهادت کافر در مطلق موارد) مراجعه کرد (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۸: ۳۶-۳۷).

پاسخ: اولاً: برخی روایات، در مورد خصوص شهادت اهل کتاب بر مسلمان وارد شده است؛ ثانیاً: اگر بپذیریم که روایات تعارض دارند، ترجیح با روایاتی است که بر قبول شهادت کافر بر مسلمان دلالت دارد؛ زیرا، با عموم کتاب خداوند موافق است، بلکه تفسیر مذکور با خصوص آن موافقت دارد، زیرا مقصود از موصی ذکر شده در آن، قطعاً مسلمان است (همان).

نتیجه اینکه براساس آیه در مورد وصیت، در صورتی که امکان شاهد گرفتن مسلمان وجود نداشته باشد، شاهد گرفتن کافر جایز است. آری! احتمال اینکه به استناد استعمال لفظ «او»، از ابتدا فرد بین شاهد گرفتن مسلمان و کافر مخیر باشد، بدون شک خلاف ظاهر است (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱: ۴۸۵).

۲. سنت

صاحب ریاض بر پذیرش شهادت کافر درباره وصیت، وجود سنت مستفیضه و بلکه متواتره را ادعا کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۵: ۲۳۸).

به ذکر دو روایت صحیح که در این مورد وارد شده است، بسنده می‌کنیم:

۱. صحیحۀ ضریس کناسی که در آن آمده است:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ شَهَادَةِ أَهْلِ اللَّيْلِ هَلْ تَجُوزُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ لَا يُوَجَدَ فِي تِلْكَ الْحَالِ غَيْرُهُمْ فَإِنْ لَمْ يُوَجَدْ غَيْرُهُمْ جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ فِي الْوَصِيَّةِ لِأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ لَا تَنْظُلُ وَصِيَّتُهُ (كليني، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹).

۲. صحیحۀ هشام بن الحکم که در آن آمده است:

امام صادق ع درباره قول خداوند «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»، فرمودند: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي أَرْضٍ غُرْبَةً لَا يُوَجَدُ فِيهَا مُسْلِمٌ جَازَتْ شَهَادَةُ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ عَلَى الْوَصِيَّةِ» (همان).

استدلال به این روایات بر قبول شهادت کافر بر وصیت بدین‌گونه است که هر چند از ابتدای روایت، اول چنین به نظر می‌رسد که درباره شهادت کافران بر غیر ملت خودشان (ولو کافر) وارد شده باشد، ولی پایان روایت بر اختصاص آن بر مورد شهادت کافر بر وصیت برای مسلمان دلالت دارد. بنابراین، براساس این روایت شهادت کافر بر وصیت برای مسلمان پذیرفته می‌شود. کلمه وصیت در روایت دوم هم اطلاق دارد؛

یعنی هم شامل شهادت برای مسلمان می‌شود و هم شهادت برای کافر. روایات فراوان دیگری هم هست که مجال پرداختن به آنها نیست.

۳. اجماع

شیخ طوسی در خلاف، بر پذیرش شهادت کافر درباره وصیت، ادعای اجماع طائفه کرده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ۶: ۲۷۲).
نراقی می‌گوید:

قبول شهادت ذمی به نفع مسلمان و علیه او در وصیت، به شروط خاصی که بیان خواهد شد، از اصل خارج شده است و در این مورد مخالفی دیده نشده است، بلکه بر آن اجماع محصل و منقول وجود دارد (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۸: ۳۶-۳۷)
نتیجه آنکه از میان ادله پیش گفته، به دلیل مدرکی بودن، فقط بر اجماع اشکال وارد است، ولی بر اساس آیه شریفه و روایات، اجمالاً قطع به قبول شهادت اهل کتاب بر وصیت حاصل می‌شود.

گفتار چهارم: بررسی شرایط قبول شهادت اهل کتاب در مورد وصیت

هرچند در خصوص قبول شهادت کافر در مورد وصیت، بین فقهای امامیه اتفاق نظر وجود دارد، ولی درباره شرایط و جزئیات آن بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. به‌طور کلی برای پذیرش شهادت کافر بر وصیت، شرایطی ذکر شده است که لازم است مهم‌ترین آنها به‌طور جداگانه تحقیق شود:

۱. شاهد مسلمان وجود نداشته باشد

شرط اصلی قبول شهادت کافر، در دسترس نبودن مسلمان است. دلیل این اشتراط این است که باید به مورد یقین که ضرورت است، اکتفا کرد. همچنین روایات نیز بر این امر دلالت دارد، مانند صحیحۀ ضریس (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹)، موثقه سماعه (همان: ۳۹۸)، صحیحۀ هشام (همان: ۳۹۹) و... که با آنها اطلاق آیه مقید می‌شود (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۷ و طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۴)، ولی در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد که

آیا عدم وجود مطلق مسلمان هرچند عادل نباشد، شرط است و یا عدم وجود دو مسلمان عادل شرط است؟

برخی ادعا کرده‌اند که بیشتر روایات بر اعتبار عدم وجود مطلق مسلمان دلالت دارد، ولی این ادعا صحیح نیست؛ زیرا، اولاً: آن روایات از این جهت اطلاق ندارند که همه این روایات در مقام تفسیر آیه شریفه (مائده: ۱۰۶) و بیان هدف از کلمه «مِنْكُمْ» و جمله «أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» وارد شده‌اند و ظاهراً آنچه که در آیه مبارکه ذکر شده است، این است که شهادت غیرمسلمانان وقتی مورد اعتماد و توجه قرار می‌گیرد که دو شاهد عادل مسلمان وجود نداشته باشد. پس وجود یک شاهد مسلمان یا دو شاهد غیرعادل مسلمان ارزشی ندارد و برخی از روایات نیز فقط ناظر به الغای اعتبار اسلام در این فرض است و هیچ نظری به کفایت یک شاهد مسلمان یا دو شاهد مسلمان غیرعادل ندارد (ر.ک: خوبی، بی تا، ۴۱: ۱۰۳).

۱۵۵

علامه در تحریر الاحکام (حلی، بی تا، ۵: ۲۴۵) پس از قول به عدم پذیرش شهادت مسلمان فاسق و قبول شهادت اهل ذمه، دلیل آن را دو امر دانسته است:

الف. قول خداوند که می‌فرماید: «أَتَشَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» (مائده: ۱۰۶)؛ باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید و یا (اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ، شما را فرارسید) دو تن از غیر [هم‌کیشان] خود را [به شهادت بطلبید].

ب. اصل این است که شهادت غیرمؤمن و غیرعادل کنار گذاشته می‌شود و فقط شهادت دو ذمی به وسیله نص و اجماع در وصیت از آن خارج شده است. پس بقیه بر اصل خودش باقی می‌ماند که از جمله آنها شهادت مسلمان فاسق است.

محقق نیز عدم عدول مسلمانان را شرط دانسته است (علامه حلی، ۱۴۰۸، ۴: ۱۲۶). چنان‌که قبلاً نیز بیان کردیم، هریک از عدالت و ایمان به‌طور جداگانه در شاهد شرط است و شاهد مسلمان فاسق شرط شاهد را دارا نیست. بنابراین، هرچند مسلمان فاسق به‌خاطر تشرف به اسلام از کافر محترم‌تر است، ولی هیچ‌یک واجد شروط معتبر در شاهد نیستند و فقط شهادت کتابی، با دلیل استثنا شده است. پس شهادت مسلمان فاسق پذیرفته نمی‌شود.

۲. شهود غیرمسلمان حداقل از اهل کتاب باشند

قبلاً گفته شد که کفار یا اهل کتاب‌اند و یا غیر اهل کتاب و اهل کتاب یا ذمی‌اند و یا غیر ذمی. دربارهٔ اینکه شهادت کدامیک از کافران پذیرفته می‌شود؟ اختلاف نظر وجود دارد:

۱. برخی از فقها فقط شهادت اهل ذمه را پذیرفته‌اند و به ادلهٔ ذیل استناد کرده‌اند:

الف. اجماع؛

ب. روایاتی که در آنها کلمهٔ ذمه به کار رفته است؛ از جمله روایت حمزة بن حمران (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹) و یحیی (همان: ۴) که همه بر حصر دلالت دارند و به وسیلهٔ آنها اطلاقات روایات دیگر و آیهٔ شریفه (مائده: ۱۰۶) مقید می‌شود.

۲. گروهی از فقها ذمی بودن کافر را شرط ندانسته‌اند، بلکه کتابی بودن او را کافی شمرده‌اند، هرچند در بلاد حرب باشد. به این دلیل که اولاً: اجماع ذکر شده به دلیل مخالفت بسیاری از فقها مردود است؛ ثانیاً: کلمهٔ ذمی که در برخی روایات وارد شده است، در پرسش راوی فرض شده است، چنان‌که در موثقهٔ سماعه (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۸) و صحیحهٔ حلبی (همان و طوسی، ۱۴۰۷، ۹: ۱۸۰) این چنین است و مثل چنین چیزی بر اعتبار ذمی بودن دلالت ندارد و با آن نمی‌توان مطلقات دیگر را مقید کرد. در برخی روایات مانند روایت حمزه، در متن روایت قید شده است، ولی این نیز صلاحیت برای تقیید اطلاق روایات دیگر را ندارد؛ زیرا، بر فرض اعتبار سند روایت، کفاری که اغلب بین مسلمانان بوده‌اند و در سرزمین آنان زندگی می‌کردند، ذمی بودند، پس ذکر ذمی به ملاحظهٔ غلبه بوده است، نه اینکه ویژگی (مفهوم) داشته باشد (تبریزی، بی‌تا: ۴۴۰) و چنین قید غالبی، قابلیت برای تقیید را ندارد.

از نظر این عده، شهادت غیر اهل کتاب پذیرفته نمی‌شود، به دلیل روایت احمد بن عمر که گفت:

از امام دربارهٔ قول خداوند عزوجل «ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ» پرسیدم. امام در جواب فرمودند: کسانی از شما که مسلمان هستند و کسانی از غیر شما از اهل کتاب، پس اگر از اهل کتاب پیدا نشد، از زرتشتی؛ زیرا، پیامبر با آنها مانند اهل کتاب رفتار می‌کرد و این زمانی است که فرد در سرزمین غریبی بمیرد و مسلمانان که شهادت دهند، پیدا نشوند، در این صورت دو مرد از اهل کتاب شهادت می‌دهند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳: ۴۷).

از این خبر استفاده می‌شود که خصوصیتی در اهل کتاب وجود دارد. پس شهادت کفار دیگر پذیرفته نمی‌شود (گلپایگانی، ۱۴۰۵: ۴۰).

۳. برخی قائل‌اند شهادت مطلق کافر پذیرفته می‌شود، خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد. این عده برای مدعای خود به ادله زیر استدلال کرده‌اند (ر.ک: مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱: ۴۸۷-۴۹۰):

الف. اصل در جواز شاهد گرفتن کافر بر وصیت، آیه مبارکه است و عنوان کافر از عبارت «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» استفاده شده است و این عبارت، مطلق کفار، ولو غیر اهل کتاب را شامل می‌شود.

ایراد این استدلال این است که در ادامه آیه، قرینه‌ای وجود دارد که بر اختصاص حکم به اهل ذمه دلالت دارد؛ زیرا آن دو شاهدی که آیه کیفیت ادای شهادت آنها را بیان کرده است، آنجا که گفته است: «تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ...»، کافران زبردست مسلمانان هستند که می‌توان آنها را بعد از نماز حبس کرد و این فقط صفت کسانی است که تحت ذمه حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، وگرنه کسی که کافر حربی است، هرچند کتابی باشد، در صورتی که عقد ذمه را نپذیرد، به راحتی در حکومت اسلامی رها نمی‌شود. پس اگر در سرزمینی که حکومت اسلامی نیست زندگی کند، ناچار رها است، ولی به گونه‌ای نیست که دست اسلام به او برسد تا او را برای ادای شهادت بعد از نماز حبس کند. بنابراین، آیه فقط به اهل ذمه منصرف می‌شود و صحیح نیست که به اطلاق آن برای شمول آن نسبت به کتابی حربی استناد کرد (همان).

ب. تعدادی از روایاتی که بر پذیرش شهادت کافر درباره وصیت وارد شده است و بر اطلاق دلالت دارد، مانند:

۱. صحیح‌ه هشام بن حکم که در آن امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»، فرمودند:

إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي أَرْضٍ غُرْبَةٍ لَا يَجِدُ فِيهَا مُسْلِمًا جَازَتْ شَهَادَةُ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ عَلَى الْوَصِيَّةِ (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹).

۲. صحیح‌ه ابی صباح کنانی از امام صادق علیه السلام که در آن از «آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» پرسیده می‌شود و امام در جواب می‌فرماید: «هما کافران» (همان: ۳-۴).

در این دو روایت، کسی که به‌عنوان شاهد گرفته می‌شود، کافر یا غیرمسلمان ذکر شده است و حال آنکه این دو مطلقاًند و هر نوع کفری را شامل می‌شوند (چه کتابی و چه غیر آن، چه ذمی و چه غیر آن) و این اطلاق در صحیحۀ هشام قوی‌تر است؛ زیرا، در آن روایت سرزمینی که در آن مسلمانی نیست، فرض شده است و چنین عنوانی همه اقسام کفار را شامل می‌شود.

ولی دو ایراد بر اراده اطلاق از این روایات وارد است:

۱. این دو در مقام تفسیر «من غیرکم» وارد شده‌اند و اینکه منظور غیرمسلمان است، ولی درصدد بیان شرایط آن نیست، پس از جهت شرایط برای آنها اطلاقی وجود ندارد.
۲. این دو خبر برای این وارد شده است که بگویند، هدف آیه این است که گاهی به شهادت کفار هم اعتنا می‌شود، نه اینکه مقصود آیه قبول شهادت غیرخویشاوند باشد (که برخی از اهل سنت بدان قائل‌اند)، ولی در مقام بیان تمام موضوع این حکم نیستند، پس اطلاق ندارند.

علاوه بر این، در برخی روایات به‌خصوص اهل کتاب تصریح شده است و لازمه آن این است که کفار دیگر خارج شوند. در صحیحۀ احمد بن عمر از امام علیه السلام - که پیش‌تر گذشت - هرچند این حدیث مضمراًست، ولی اضممار آن مضر نیست؛ زیرا، اضممارکننده آن جلالت شأن دارد. در این روایت، «آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» به‌خصوص اهل کتاب تفسیر شده است. پس اگر هم در صحیحۀ هشام و کنانی اطلاق وجود دارد، باید به این صحیحۀ مقید شود (ر.ک: مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱: ۴۹۰).

صحیحۀ یحیی بن محمد از امام صادق علیه السلام و خبر محمد بن فضیل از امام کاظم علیه السلام (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۴-۵) هم همین‌گونه است.

بنابراین، با عمل به مفهوم صحیحۀ احمد بن عمر که در مقام تفسیر آیه وارد شده است، شکی در عدم جواز شهادت مطلق کافر باقی نمی‌ماند و یک ضابطه کلی درباره کفاری که شهادتشان پذیرفته می‌شود، به‌دست می‌آید.

با توجه به اینکه عمل به شهادت غیرمسلمان خلاف اصل است و در چنین موردی باید به قدر متیقن اکتفا کرد و برای عمل به ظاهر آیه و جمع بین روایات می‌توان گفت اگر کافر ذمی وجود داشته باشد، باید به او مراجعه کرد و اگر ذمی نباشد، مطلقاً اهل

کتاب کافی است، ولی شهادت مطلق کافر ولو غیر کتابی کفایت نمی‌کند.

۳. دو شاهد باید عادل باشند

بیشتر فقها این شرط را ذکر کرده‌اند (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۷؛ حلبی، ۱۴۰۳: ۴۳۶؛ حلّی، بی تا: ۳: ۳۸۴ و مکی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۲۴). حتی گفته شده است که در این شرط مخالفی دیده نشده است. بنابراین، وجود مطلق کافر کافی نیست.

ادله اعتبار عدالت

برخی بر این شرط به ادله زیر استدلال کرده‌اند:

۱. عبارت «أَوْ آخِرَانِ» در آیه ۱۰۶ سوره مائده یعنی «اثنان ذوا عدلٍ من غیرکم». البته نه به خاطر اینکه «ذَوَا عَدْلٍ» صفت اثنان است و «أَوْ آخِرَانِ» به «اثنان» عطف شده است. پس آن صفت برای او نیز ثابت است؛ زیرا، براساس قواعد عربی لازم نیست که معطوف نیز متصرف به وصف ذکر شده برای معطوف علیه باشد، بلکه به خاطر اینکه ادله جواز شهادت کافر چنین اطلاقی ندارد که دلالت کند. حتی شهادت کسی که در دینش فاسق است، پذیرفته می‌شود؛ زیرا، این ادله فقط در مقام بیان این است که در اینجا اسلام شرط نیست و این منافاتی ندارد که شرایط دیگر معتبر در مسلمان نیز در کافر شرط باشد (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱: ۴۹۲).

۲. روایت حمزه بن حرمان از امام صادق علیه السلام که پیش تر گذشت و فرمودند: «...أشهد علی وصیته رجلین ذمّین من أهل الکتاب مرضیین عند أصحابهما» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۳: ۳۹۲). پس اگر مسلمان یافت نشود، بر وصیت او دو مرد ذمی از اهل کتاب که نزد اصحابشان مورد رضایت باشند، به عنوان شاهد گرفته می‌شوند.

این روایت بر اعتبار مرضی بودن که عبارت دیگری از عدالت است، دلالت دارد.

۳. قیاس اولویت: بدین معنا که وقتی شهادت فاسق مسلمان پذیرفته نمی‌شود، به طریق اولی شهادت فاسق کافر پذیرفته نمی‌شود.

اعتبار این شرط متوقف بر این است که در غیرمسلمان نیز عدالت معتبر در شاهد

محقق شود.^۱ بدین معنا که اگر عدالت معتبر در شاهد در غیرمسلمان نیز محقق می‌شود، براساس آیه و روایاتی که بر اعتبار عدالت در شاهد دلالت دارد، عدالت در دینش لازم است؛ زیرا، وقتی عدالت در شاهد مسلمان شرط باشد، به طریق اولی در غیرمسلمان شرط است، ولی اگر در غیرمسلمان عدالت محقق نشود، حداقل مرضی بودن آن دو لازم و کافی است، چون وقتی عدالت ممکن نبود، باید نزدیکترین امر به آن که مرضی بودن یا موثق بودن است، وجود داشته باشد.

۴. مسلمان در سفر باشد

درباره اعتبار سفر برای پذیرش شهادت غیرمسلمان، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ۸: ۱۸۷)؛ ابن جنید اسکافی (به نقل از: حلی، ۱۴۱۳، ۸: ۵۰۷)؛ حلبی (حلبی، ۱۴۰۳: ۴۳۶) و ابن زهره (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۶۲۵)، سفر (عرفی) را شرط قبول شهادت کافر دانسته‌اند (یعنی باید در سرزمین غربت باشد). برخی از ظاهر مبسوط و غنیه، اجماعی بودن این شرط را فهمیده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸، ۲: ۴۲۶).

در مورد شرط در سفر بودن مسلمان برای قبول شهادت کافر، به ادله زیر استدلال شده است:

الف. مفهوم شرط آیه ۱۰۶ سوره مائده؛

ب. روایات فراوانی که در آنها این شرط ذکر شده است و بر حصر دلالت دارد، مانند: روایات یحیی، حمزه و صحیحۀ احمد که قبلاً نقل شد.

۲. بیشتر متأخرین سفر را شرط ندانسته‌اند (ر.ک: حلی، بی تا، ۲: ۲۰۸؛ مکی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۲۴؛ عاملی، ۱۴۱۰، ۳: ۱۲۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ۲: ۴۲۶؛ نجفی، ۱۴۰۹، ۲۰: ۴۱). این دیدگاه به عموم متأخرین نسبت داده شده است. ظاهر سخن بیشتر قداما نیز بر عدم اعتبار آن دلالت دارد (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۷؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۴؛ سلار، ۱۴۰۴: ۲۰۲؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ۲: ۱۰۲ و ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲: ۱۳۹).

از ظاهر عبارت علامه در تحریر الاحکام چنین برمی آید که بر این امر اجماع منعقد

۱. پژوهش درباره امکان تحقق عدالت - به معنای اصطلاحی - در کافر، مجال دیگری را می‌طلبد.

شده است (حلی، بی تا، ۲: ۲۰۸).

قائلین به عدم اعتبار سفر می گویند: اولاً: اجماعی که از مبسوط و غنیه فهمیده می شود، با ظاهر سخن بیشتر اصحاب مخالف است. ضمن اینکه این ادعا با اجماعی که از عبارت فاضلین فهمیده می شود معارض است. بنابراین، اجماع مدعی ثابت نیست؛ ثانیاً: در برخی روایات، مانند صحیحۀ ضریس و موثقة سماعه، قید سفر وجود ندارد. پس تنها دلیل اعتبار سفر، مفهوم حصر و شرط وارد شده در آیه و برخی روایات است که این نیز مخدوش است؛ زیرا، این قیود از باب غلبه وارد شده است و چنین قیدی مفهوم ندارد. بدین معنا که تمام ملاک برای جواز شهادت کافران، نبود مسلمان است و چون غالباً در بلاد اسلامی مسلمان یافت می شود، سفر فرض شده است، وگرنه در سفر خصوصیتی وجود ندارد. بر فرض که قید سفر مفهوم داشته باشد و از باب غلبه نباشد، با تعلیل ذکر شده در برخی روایات که مقتضی عموم حکم و عدم اختصاص آن به مورد سفر است، تعارض می کند. بنابراین، واجب است که عموم تعلیل را بر مفهوم ترجیح داد؛ زیرا، هم عام است و هم شهرت عظیمه پشتوانۀ آن است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۵: ۲۴۲).

علامه هم پس از اینکه اعتبار سفر را از باب غلبه دانسته، قائل شده است که مناط حکم ضرورت است، نه اینکه در سفر خصوصیتی وجود داشته باشد (حلی، ۱۴۱۳، ۸: ۵۰۸).

مؤید عدم اعتبار سفر در پذیرش شهادت کافر، فرمایش امام صادق علیه السلام در صحیحۀ هشام بن سالم است که در ذیل آیه شریفه «أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» فرمودند: إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي بِلَدٍ لَيْسَ فِيهَا مُسْلِمٌ جَازَتْ شَهَادَةُ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ عَلَى الْوَصِيَّةِ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹: ۳۱۰).

در این روایت موضوع جواز، حضور فرد در سرزمینی قرار داده شده است که در آن مسلمان نباشد و این بر موردی که فرد مسلمان در سرزمین کفار سکونت گزیده باشد نیز صادق است و صدق آن بر مسافر بودنش متوقف نیست.

در همه روایات فقط ملاک جواز شاهد گرفتن کافر، عدم دسترسی به مسلمان دانسته شده است و چون غالباً در سرزمین اسلامی مسلمان یافت می شود، سرزمین غربت و سفر فرض شده است، وگرنه برای سفر و غربت خصوصیتی وجود ندارد و این روایات نمی توانند با ادله ای که دلالت دارند که تمام ملاک نیافتن مسلمان در مطلق موارد است،

مقاومت کند (مانند: صحیحہ ضریس و موثقه سماعه)، چنان‌که در اولی آمده است:
از ابی جعفر امام باقر علیه السلام درباره شهادت اهل ملت‌ها پرسیدم که آیا بر مردی غیر از اهل ملت خودشان جایز است؟ فرمود: خیر، مگر اینکه در آن حال غیر آنها پیدا نشود.
پس اگر غیر آن پیدا نشود، شهادت آنها در وصیت پذیرفته می‌شود؛ زیرا، شایسته نیست که حق فرد مسلمان ضایع شود و وصیتش باطل نمی‌شود (کلینی، ۱۴۰۴، ۷: ۳۹۹).
در این روایت، ملاک جواز شهادت غیرمسلمان را نیافتن مسلمان در آن حالت دانسته است و دلیل آن را از بین رفتن حق مسلمان و اینکه از بین رفتن وصیت او به صلاح نیست، دانسته است و بیان این تعلیل با اراده اطلاق مناسبت داشته و مؤکد آن است.

۵. وصیت تملیکی باشد

برخی مانند شهید ثانی در مسالک قائل‌اند که باید وصیت به مال باشد. بنابراین، با شهادت دو کافر، ولایت بر صغیر که از آن به وصایت تعبیر می‌شود، ثابت نمی‌شود. این شرط را گروهی بیان کرده‌اند (ر.ک: ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲: ۱۳۹؛ حلی، بی‌تا، ۲: ۲۰۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۴: ۲۸۷ و طباطبایی، ۱۴۱۸، ۲: ۴۲۶).
دلیل آنها این است که درباره خلاف اصل باید به مورد خودش اکتفا کرد.
محقق اردبیلی گفته است: «برخی روایات بر این شرط اشعار دارد» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۲: ۳۰۷)، ولی در روایتی امری که مشعر به تقیید به اموال باشد، وجود ندارد. شاید منظور ایشان روایاتی باشد که مقید به این جمله باشد: «لأنه لا یصلح ذهاب حق أحد»، به این ادعا که ولایت و مانند آن از حقوق نیست و فقط از بین رفتن حق در وصیت به مال صادق است (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۸: ۴۶-۴۷).
اشکال این استدلال این است که وصایت نیز از حقوق است و حق مذکور در روایت شامل وصایت نیز می‌شود.

اولاً: وصیت در نصوص مطلق است و هر دو قسم را شامل می‌شود و اینکه برخی از متشرعین آن را به دو قسم تقسیم کرده‌اند و یکی را وصیت و دیگری را وصایت نامیده‌اند، موجب نمی‌شود که برای آن حقیقت شرعی ثابت شود. علاوه بر این، مفهوم وصیت عام است (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷۳) و استعمالات قرآنی نیز در این

معنای عام شیوع دارد. چنان‌که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:
 وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۲).

و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند، [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید. پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید».

در این آیه وصیت در معنای عهد برای رعایت دین استعمال شده است. همچنین خداوند می‌فرماید: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم: ۳۱)؛ و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است. در این آیه ایصاء در وصیت به نماز و غیر آن استعمال شده است. پس مفهوم آن عام است و شامل وصیت به غیر مال نیز می‌شود.

ثانیاً: در روایات هیچ قرینه‌ای که بر اختصاص دلالت کند وجود ندارد. پس اطلاق آن دلالت دارد که شهادت اهل کتاب در غیر امور مالی نیز جایز است، مگر اینکه گفته شود که کثرت استعمال وصیت در وصیت به مال، قرینه‌ای است که موجب انصراف لفظ مطلق به خصوص مالی آن می‌شود، ولی این‌گونه نیست؛ زیرا، وصیت در غیر اموال نیز مانند نصب قیّم بر صغار بسیار است، پس موجب انصراف نمی‌شود. بنابراین، لازم است که به اطلاق آن عمل شود و جواز شهادت کافر، هرچند خلاف اصل است، ولی اطلاق نیز حجیت دارد.

گفتار پنجم: بررسی امکان قبول شهادت کافر، در مواردی غیر از وصیت

با وجود اینکه فقط در مورد وصیت، دلیل خاص بر جواز شهادت اهل کتاب وجود دارد، ولی به دلایل و شواهد زیر، امکان تعمیم حکم جواز شهادت اهل کتاب به غیر از وصیت - در صورتی که به شاهد مسلمان دسترسی نباشد - وجود دارد:

۱. عموم تعلیل وارد شده در برخی روایات: یعنی عبارت «لأنه لا يصلح ذهاب حق أحد»، شایسته نیست که حق کسی ضایع شود؛ زیرا، این علت حتی در برخی موارد غیر از وصیت نیز وجود دارد. پس در مواردی که به دلیل عدم دسترسی به مسلمان عادل، امکان تضييع حقوق مسلمان وجود دارد، شاهد گرفتن غیرمسلمان جایز است و ذکر

وصیت به عنوان نمونه بارز آن بوده است، نه اینکه حکم به آن اختصاص داشته باشد. اشکال: اولاً: ممکن است آنچه ذکر شده است حکمت باشد، نه علت؛ ثانیاً: اگر هم علت باشد، عمومیت ندارد، بلکه فقط حق وصیت را شامل می‌شود؛ زیرا، این تعلیل اجمال دارد و در صورتی قابل استناد است که فردی که باید جانب حقش مراعات شود، معلوم باشد و حال آنکه در هر موردی که ادعایی وجود دارد، ممکن است حق طرف مقابل نیز تضييع شود. پس اگر هم قابل استناد باشد، حداکثر باید به همان مورد خودش که وصیت است، اکتفا شود.

پاسخ: اولاً: جمله ظهور در علت دارد و مورد مخصص نیست تا علت را از عمومیت بیندازد؛ ثانیاً: اگر جمله علت نباشد و عمومیت نداشته باشد، با آن نمی‌توان برای برداشتن قید سفر نیز تمسک کرد. پس کسانی که به عموم تعلیل در آنجا استناد کرده‌اند، در اینجا باید به عموم آن بر عدم اختصاص به وصیت نیز قائل باشند؛ ثالثاً: تعلیل ظهور در لزوم رعایت حق کسی دارد که ادعا دارد و برای ادعای خود شاهدهی دارد. علاوه بر این، اگر این ایراد صحیح باشد، تعلیل مذکور حتی درباره خودش (وصیت) نیز مفید نخواهد بود؛ زیرا، در آن مورد نیز ممکن است حق با وارث باشد. بنابراین، تعلیل مذکور لغو می‌شود، در حالی که از معصوم سخن لغو صادر نمی‌شود. پس حکم منصوص العله است و در همه مواردی که این علت موجود باشد، حکم نیز وجود دارد. ۲. از اینکه قبول شهادت کافر در آیه و روایات، به وصیت در سفر مقید شده است، کشف می‌شود که مناط حکم ضرورت است و این ملاک نیز اطلاق دارد. یعنی هر جا که ضرورت ایجاب کند، شرط اسلام برداشته می‌شود و این ضرورت نیز مقید به مورد خاصی نیست، بلکه هر موردی را ولو در غیر سفر و یا در غیر وصیت شامل می‌شود (ر.ک: فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۱۰: ۲۷۵).

مؤید این امر، روایتی از ابن سنان از امام صادق علیه السلام است که در آن قبول شهادت زنان فقط در موضع ضرورت جایز دانسته شده است و سپس آن را به شهادت اهل کتاب در جایی که مسلمانی یافت نشود، قیاس کرده است. از این فهمیده می‌شود که ملاک حکم، فقط ضرورت است و به مورد خاصی اختصاص ندارد. آن روایت چنین است:

از محمد بن سنان نقل شده که ابوالحسن، امام رضا علیه السلام در نامه‌ای که در جواب پرسش‌های

وی نوشته، علت ترک شهادت زنان در طلاق و هلال را ضعف آنها از دیدن و آسان‌گیری آنها در طلاق ذکر کرده است. پس برای آنها جایز نیست که شهادت دهند، مگر در مورد ضرورت، مثل شهادت قابله و آنچه که برای مردان نگریستن به آن جایز نیست و مثل پذیرفته شدن شهادت اهل کتاب، در صورتی که غیر از آنها یافت نشوند و در کتاب خداوند تبارک و تعالی آمده است: دو نفر عادل مسلمان از خودتان یا دو کافر از غیر خودتان و مثل شهادت کودکان بر قتل در صورتی که غیر آنها یافت نشود (صدوق، ۱۳۸۷، ۲: ۵۰۹).
حرّ عاملی نیز برای قبول شهادت ذمی قید ضرورت آورده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷: ۳۸۹).

حال پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که فرق این استدلال با استدلال دوم چیست؟ مقصود از ضرورت چیست و فرق آن با رعایت حقوق مردم کدام است؟ پاسخ این است که استدلال دوم از راه قیاس منصوص‌العله و این استدلال از راه تنقیح مناط است و هدف از ضرورت همان نداشتن راه چاره و مجبور بودن به قبول شهادت کسی است که در حالت غیر ضروری شهادتش پذیرفته نمی‌شود. بنابراین، موردی که عدم قبول شهادت اهل کتاب باعث تضييع حق الناس یا حق الله شود، یکی از موارد ضرورت است، در سفر بودن مسلمان هم یکی از موارد ضرورت است، پس در امور مستحبی و غیر ضروری شهادت اهل کتاب پذیرفته نمی‌شود.

اشکال: اگر حکم دائرمدار ضرورت باشد، باید شهادت مسلمان فاسق و حتی غیرمسلمان غیرعادل نیز پذیرفته شود و حال آنکه این امر به هیچ عنوان پذیرفته نیست.
پاسخ: براساس قاعده «الضروریات تتقدر بقدرها»، در موردی که ضرورت، عمل برخلاف اصل و قاعده را ایجاب کند، باید به اندازه‌ای که ضرورت رفع می‌شود، برخلاف اصل عمل کرد. در محل بحث نیز اصل این است که شاهد مسلمان عادل باشد و براساس ادله، در موضع ضرورت فقط می‌توان درباره اعتبار اسلام برخلاف اصل عمل کرد، ولی در موارد دیگر هیچ دلیلی بر جواز عمل برخلاف اصل وجود ندارد، ضمن اینکه ممکن است تأکید شارع بر اعتبار عدالت بیشتر از اسلام باشد.

۳. مفهوم موافق: به این معنا که وقتی در وصیت که از حقوق ضعیف است، شهادت اهل کتاب پذیرفته شود، در مواردی که حق قوی‌تر است و ثابت شدن آن مهم‌تر است،

مانند دین (بدهی)، به طریق اولی پذیرفته می‌شود. البته این در صورتی است که ضعیف‌تر بودن وصیت ثابت شود و تشخیص موارد ضعیف از قوی ممکن باشد.

۴. لازمه عدم قبول شهادت اهل کتاب بر حقوق دیگر غیر از وصیت این است که اگر در موردی فردی به دین یا حق لازمی نزد کافری اقرار کند و به ادای آن حق وصیت کند، بر وصی واجب باشد که حق را ادا کند، ولی دین یا آن حق ثابت نشود و حال آنکه بطلان این امر از ضروریات است؛ زیرا، چگونه ممکن است ادای حقی که ثابت نشده است، واجب باشد؟

۵. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، بسیاری حکم قبول شهادت اهل کتاب را به مورد وصایت نیز که امر غیرمالی است، تعمیم داده‌اند، در حالی که شأن نزول آیه درباره امور مالی است. پس می‌توان این حکم را با شرایطی به مواردی غیر از وصیت نیز سرایت داد.

نتیجه

هرچند در جایی که مشهود علیه مسلمان باشد، اصل عدم قبول شهادت اهل کتاب در مطلق موارد است، ولی از مجموع ادله ذکر شده قطع حاصل می‌شود که در وصیت و مواردی غیر از وصیت، در صورتی که هنگام تحمل شهادت، شاهدی غیر از کافر یافت نشود و عدم پذیرش شهادت کافر کتابی منجر به تضییع حق الناس شود، شهادت کتابی غیرمعاند عادل (یا موثق، در صورتی که عدالت در کافر محقق نشود) ولو ذمی نباشد، پذیرفته می‌شود، به‌ویژه اگر شهادت به نفع مسلمان و علیه غیرمسلمان باشد.

در مواردی که حق الناس در میان نباشد و عدالت و ایمان در آن موارد اعتبار شده باشد (مانند: ولی امر، قاضی، امام جماعت و...)، حتی در مورد ضرورت، شهادت غیرمسلمان پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا، دلیل ذکر شده در روایات، آن موارد را شامل نمی‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی بن ابراهیم. ۱۴۰۵ق. غوالی (عوالی) اللئالی العزیزیه. قم: دار سیدالشهداء للنشر.
۳. ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد الحلبي. ۱۴۱۰ق. السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. ابن براج (قاضی)، عبدالعزیز بن نحریر. ۱۴۰۶ق. المهذب. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. ابن زهره، حمزة بن علی حسینی. ۱۴۱۷ق. غنیة النزوع إلى علمی الاصول والفروع. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۶. ابن قدامه، عبدالله بن احمد. ۱۴۱۴ق. المغنی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. ۱۴۰۵ق. لسان العرب. قم: نشر ادب الحوزه.
۸. اردبیلی، احمد بن محمد. ۱۴۰۳ق. مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم. ۱۴۰۵ق. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی. ۱۴۰۹ق. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۱. حلبی، ابوالصلاح تقی الدین بن نجم الدین. ۱۴۰۳ق. الکافی فی الفقه. اصفهان.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. ۱۴۱۰ق. ارشاد الأذهان إلى احکام الايمان. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

١٣. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى. بى تا. تحرير الاحكام الشرعية. قم: انتشارات آل البيت عليه السلام.
١٤. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى. بى تا. تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة). قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
١٥. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى. ١٤١٣ق. مختلف الشيعة فى احكام الشريعة. قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
١٦. حلى، نجم الدين جعفر بن حسن. ١٤٠٨ق. شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام. قم: مؤسسة اسماعيليان.
١٧. خويى، سيدابو القاسم. بى تا. موسوعة الامام الخوئى.
١٨. خويى، سيدابو القاسم. ١٤١٠ق. تكملة المنهاج. قم: نشر مدينة العلم.
١٩. خويى، سيدابو القاسم. بى تا. مباني تكملة المنهاج. نجف: مطبعة الآداب.
٢٠. راشد صيمرى، مفلح بن حسن (حسين). ١٤٢٠ق. غاية المرام فى شرح شرائع الاسلام. بيروت: دارالهادى.
٢١. راغب اصفهانى، حسين بن محمد. ١٤١٢ق. المفردات فى غريب القرآن. بيروت: دارالعلم.
٢٢. سلاز، حمزة بن عبدالعزيز ديلمى. ١٤٠٤ق. المراسم العلوية والاحكام النبوية فى الفقه الامامى. قم: منشورات الحرمين.
٢٣. مكى، شمس الدين محمد. ١٤١٧ق. الدروس الشرعية. قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
٢٤. عاملى، زين الدين بن على بن احمد. ١٤١٠ق. الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية. قم: كتابفروشى داورى.
٢٥. عاملى، زين الدين بن على بن احمد. ١٤١٣ق. مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام. قم: مؤسسة المعارف الاسلامية.
٢٦. صدوق، محمد بن على بن بابويه. ١٣٨٧ق. علل الشرائع. قم: كتابفروشى داورى.
٢٧. صدوق، محمد بن على بن بابويه. ١٤١٣ق. من لا يحضره الفقيه. دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمية قم.
٢٨. طباطبايى، سيدعلى بن محمد بن ابى معاذ. ١٤١٨ق. رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل (ط - الحديثة). قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.

۲۹. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۱۷ق. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن. ۱۳۹۰ق. الاستبصار فیما اختلف من الاخبار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۷ق. الخلاف. مؤسسة النشر الاسلامی. قم.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن. ۱۳۸۷ق. المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۰ق. النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی. بیروت: دارالکتب العربی.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۰۷ق. تهذیب الاحکام. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. فاضل مقداد، جمال الدین ابو عبدالله مقداد بن عبدالله سیوری حلی. ۱۴۰۴ق. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی.
۳۶. فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی. ۱۴۱۶ق. كشف اللثام والابهام عن قواعد الاحکام. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۷. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلی. ۱۳۸۷ق. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۸. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. گلپایگانی، سید محمد رضا. ۱۴۰۵ق. کتاب الشهادات. قم: کتابخانه مؤلف.
۴۰. مؤمن قمی، شیخ محمد. ۱۴۱۹ق. مبانی تحریر الوسیله. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. ۱۴۱۳ق. المقنعه. قم: کنگره جهانی گرامیداشت هزاره شیخ مفید.
۴۲. موسوی خمینی، سید روح الله. ۱۴۲۴ق. توضیح المسائل (المحشی). دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

٤٣. نجفی، محمدحسن بن باقر. ١٩٨١م. *جواهرالكلام*. بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی.
٤٤. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. بی تا. *رسائل و مسائل*.
٤٥. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. ١٤١٥ق. *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
٤٦. نوری، میرزا حسین. بی تا. *خاتمة المستدرک*. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. چاپ اول.